

## پیش‌خوران

تاریخچه جنبش دانشجویی در ایران و جهان در آینهٔ یک پژوهش نو‌انشار

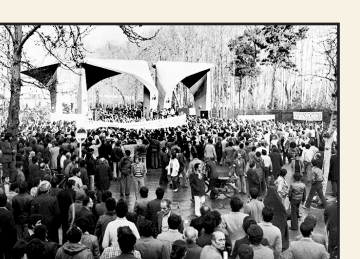
### در پیدایش و تداوم حیات یک پدیده

■ محمدرضا کائینی

در دوران حاضر، جنبش دانشجویی به‌عنوان یک پدیده و امری غیرعادی و غیرمنتظره در جامعه ایران ظهور کرده است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است.

این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است.

این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است. این جنبش در پی برقراری نظامی دموکراتیک و اصلاحات اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران است.



۱۲۸۷.نمایی از راهپیمایی دانشجویان در برابر دانشگاه تهران

بعد از انقلاب اسلامی ایران، مردم با طرح بحث و بررسی جنبش دانشجویی بدون ارائه چشم‌اندازی آهر چند مبهم و مختصر از کلیات و ویژگی‌های نظام آموزش عالی مدرن در غرب و نیز تاریخچه حضور آن در ایران، امری ناقص و نارساست. از این رو ابتدا به ارائه گزارشی مختصر از مشخصات و ویژگی‌های نظام آموزش مدرن در غرب و صورت وارداتی آن در ایران می‌پردازم و بررسی ادوار جنبش دانشجویی در ایران را از گفتار پس از آن می‌گیرم.
فرض من در این بحث صرفاً بر فراگیران و عناصر صغیر دینی‌ای که داشت، قادر به تحمل ساختار آموزشی سنتی و معنوی یا حتی نظام آموزشی یونانی زده و اشرفی ماب قرون وسطایی اروپا نبود. اگر چه محتوا و ساختار آموزش در نظام کلیسای کاتولیک و نیز رویکرد اسکولاستیک، هیچ‌گاه به طور کامل دارای محتوای مذهبی نبود، اما چون با روح سوگداری و سودجویی زرسالاران نوظهور و خصیصه سکولاریستی(بورژوازی) و عناصر پرتنگ لائیک و پهلیدی نهفته در آن نیز هماهنگ نبود، برای مدرنیست‌ها قابل پذیرش نبود و آنان کوشیدند تا به تدریج، نظام و مؤسسات آموزشی مطلوب‌نظر خود را تأسیس نموده و فراگیرانمانند، شاید به‌عنوان اولین گام در این خصوص، بنیان‌گذاران تأسیس فرهنگستان افلاطونی توسط کوزمودسی آژ تبار بزرگ‌ترین خاندان‌های سرمایه‌دار اروپا که از نخستین چهره‌های مروج اومانیزم و حامی موج نوظهور رنسانس و تقویت گرایش‌های دنیوی و ناسوتی و مقابله با اخلاق گرای دینی یا سنت‌های معنوی بود[۱] نام برد. مدیسی‌ها از بنیان‌تأسیس مافیای به‌سال ۱۳۴۹ بودند و نزدیک به یک قرن بعد از تأسیس کالج فرانسه توسط گیلام بوده‌اند. این دانشگاه‌های نوظهور غرب مدرن، تدریجاً به ترویج رویکرد سکولاریستی، تبلیغ آموزه‌های اومانیتیستی و ایجاد شکایت در ساختار باورهای دینی و نیز آموزه‌های کلیسایی مشغول شدند. از قرن هفدهم میلادی به بعد و با ظهور انقلاب صنعتی و کلیت نظام آموزشی عالی و نیز آموزش مقدماتی و متوسط، نقش مهم و محوری در انتقال مفروضات سکولاریستی و مشهورات اومانیتیستی و انتقال بینش مکانیکی- ماشین علوم جدید به همه اقشار و گروه‌های اجتماعی، به‌عنوان جهان بینی غالب را بر عهده گرفتند…»



### خاطره‌ها و گفتنی‌هایی از دوره اختناق رضاخانی و شهریور ۲۰ در آینه خاطرات زنده‌یاد امیرعبدالله کرباسچیان

## داغ و درفش رضاخانی

# نصیب صاحب‌مجلس روضه می‌شد

مأمور رضا خان هر شب یک دختر باکره را بی‌عفت می‌کرد

■ **نیما احمدپور**

این روزها رسانه‌های دولتی‌که رضاخان را طرف‌افزوین کشف و برگرده ملت سوار کرد، فراوان سخن از دیکتاتوری در ایران می‌گویند و با تمام وجود، در کوره آشوب و اغتشاش در ایران می‌دمند! آنان بی‌خبری جوانانی را هدف گرفته‌اند که تصویری از دیکتاتوری انگلیس ساختن ندارند و در صد‌دندن با توطئه‌گر ی، رفته سلطه را به جوی کشورمان بازگرداندند. در این برهه، بازگشت به گذشته و بازخوانی خاطرات آنان که شاهد دیکتاتوری خشن و توحش امیز رضاخانی بوده‌اند، بهنگام و حتی ضرور به نظر می‌آید. در مقال پس‌آمده تلاش شده است روایت این پدیده، در آینه خاطرات زنده‌یاد امیرعبدالله کرباسچیان بازخوانده شود. او به دلیل آنکه از بسدو طفولیت ظلم قزاق را با تمام وجود لمس کرده بود، از دوران نوجوانی به صف مبارزان بیوسست و در مبارزات نهفت ملی ایران، نقشی نمایان داشت. حیات سیاسی او فراز و نشیب‌هایی داشت که بررسی آن می‌تواند دیگر می‌طلبد. امید می‌بریم که انتشار این دست مطالب، آگاهی‌بخش و روشنگر باشد.

■ ■ ■

■ **کشف حجاب و شهادت مادر**

اولین خاطره تلخ زنده‌یاد امیر عبدالله کرباسچیان از دوران تلخ رضاخانی، به ماجرای کشف حجاب مربوط است. او در این رویداد و در اثر حمله پاسبانی باتوم به دست به مادرش در خیابان، او را از دست داد! وی در آن دوره اگرچه خردسال بود، اما خاطره تلخ آن فقدان را هیچ‌گاه فراموش نکرد و تا پایان حیات، از آن یاد می‌کرد و بر آن تأسف می‌خورد. در باره کشف حجاب نیز شایان ذکر است که رضاخان در پی سفر به ترکیه و مشاهده تغییرات ظاهری و اجباری مردم این کشور به دست مصطفی کمال اتاتورک، تصمیم گرفت تا آن‌گویی تقلیدی را عیناً در ایران به اجرا گذارد! این تصمیم در کشور، پیامدهای فراوانی بر جای نهاد:

«زمان کشف حجاب، بین پنج تا هفت سال داشتم. تصور کنید یک بچه به این سن چقدر قوه ادراک دارد، ولی بسا همه اینها آن قدر موج کشف حجاب شدید بود که عمیق‌ترین تأثیرات در زندگی‌ام گذاشت. قبل از کشف حجاب هم یادم می‌آید که می‌گفتند رضاشاه می‌خواهد چادرها را بردارد. یک

روز با مادر وارد بازار وارد میدان سید اسماعیل شدیم که منتظی به خیابان سبزووس (شهید مصطفی خمینی فعلی) می‌شود. پاسبانی با باتوم به طرف ما آمد. دستم در دست مادرم بود، یعنی آن قدر کوچک بودم که نمی‌توانست دستم را رها کند. ناگهان باتوم را به سر ایشان کوبید و مادرم بی‌حال شد و افتاد و پاسبان هم چادر را گرفت و پاره کرد! بعد با همان بی‌حالی و نیمه‌بیهوشی، خودش را به دکانی که کاه‌فروشی بود، کشاند. صاحب مغازه فوری در را بست. من هم داخل بودم. او کپته‌ای آورد و سر مرحوم مادرم را بست. مادرم گفت که من این طور نمی‌توانم بروم. آن مرد رفت و تکه پارچه‌ای آورد، نمی‌دانم چادر بود یا پارچه. مادرم نالان و متکی به من، یعنی دست روی شانم گذاشت و خودش را به منزل رساند. متأسفانه وی پس از این واقعه بهبود نیافت. حتی استحمام هم لازم داشت که خواهرام در منزل ایشان را با دیک آب جوش و تشت استحمام می‌دادند و نهایتاً مادرم فوت کرد. در آن دوران، حمام در خانه‌ها نبود. خانه‌هایی که به‌ندرت اعیان منزل رساند، متأسفانه وی پس از این واقعه بهبود نیافت. حتی استحمام هم لازم داشت که خواهرام در منزل ایشان را با دیک آب جوش و تشت استحمام می‌دادند و نهایتاً مادرم فوت کرد. در آن دوران، حمام سرخانه دارند…»

■ **اعلیحضرت ملک مجانی از کسی نمی‌خواهد**

غصب املاک صاحبزین مالکان در دوران رضاخان از رویکرد دهی اعلام و ثابت حکومت وی به شمار می‌رود. قزاق در دوره سلطنت، از زمین خواران بزرگ جهان به‌شمار می‌رفت و هنگام حمله متفقین، بیش از آنکه نگران مردم منطقه شمال کشور باشد، نگران املاک به زور گرفته شده بود! رضاخان کار دستیاری به زمین‌های مردم را عمدتاً از طریق ارتش و درجه‌داران آن انجام می‌داد. این اقدام تا آن پایه مشهود و مکرر شده بود که عده‌ای بر این باور بودند که شاه ارتش نوین را برای سرکوب مخالفان می‌گردد و غصب املاک مردم سامان داده است! زنده‌یاد امیرعبدالله کرباسچیان در بخشی دیگر از یادها و یادمان‌های خویش، خاطراتی را از سروان محمود افشارطوس، متولی املاک رضاخان در شمال کشور نقل کرده است:

«در زمان رضاخان سروان محمود افشارطوس – که بعداً در زمان دولت دکتر مصدق رئیس شهربانی شد- در شمال کشور خدایی می‌کرد. پیرمردهایی که زنده هستند، می‌گویند باید هر شب یک دختر باکره در خانه‌اش می‌بود و اگر دختر نبود، قبول نمی‌کرد! او فرد خبیث و جانتکاری محسوب



زنده‌یاد امیر عبدالله کرباسچیان

در دوره رضاخان، عزاداری‌های ایام عاشورا تعطیل شد. یعنی هیچ پیش‌نمایی حق نداشت نماز بخواند و اگر صاحبخانه‌ای مجلس روضه خوانی برقرار می‌کرد، او را می‌گرفتند داغ و درفش می‌کردند، ولی کسانی که عشق حسینیرا در دل داشتند، نمی‌توانستند از این کار دست بردارند. حتی یادم است در صندوقخانه‌ها طوری که صدا بیرون نرود و پاسبان گشت نفهمد، مراسم عزاداری برگزار می‌کردند

در دشواری و فشار به سر می‌برند، معتقدات و آداب دینی خویش را ترک‌نگفتند و گاه مخفیانه بدان مبادرت ورزیدند. امیرعبدالله کرباسچیان در این باره می‌گوید:

«داستان دوران دیکتاتوری رضاخانی، داستان دیگری بود و نظیر داستان‌های دیکتاتوری‌های دوران محمدرضا نبود، بلکه اختناق کامل و توأم با توحش حاکم بود. مثلاً همانطور که در باره خودم اشاره کردم، خانمی دست بچه حدود پنج، شش‌ساله خود را گرفته بود و عبور می‌کرد. می‌کوبیدند تا بپهوش شود! البته وحشی‌گری‌ها همواره در تاریخ بوده، ولی در قرون اخیر به‌ندرت چنین وضعیتی دیده شده است. در ملاء عام مردم را می‌گرفتند و می‌بردند و تیرباران و اعدام می‌کردند. در خانه‌ها روضه‌خوانی را ممنوع کرده بودند و مساجد را بستند. البته نه به‌صورت مهر و موم، ولی عملاً بستند، چون برای حاضر شدن در مسجد شرایطی گذاشته بودند آقایان حاضر نمی‌شدند تحت آن شرایط نماز بخوانند. شرطشان این بود که تماس و گفت‌وگویی با مأموسان و نمازگزاران نداشته باشند و فقط بیایند و نمازشان را بخوانند و بروند. همچنین در مساجد، روضه‌خوانی‌ها و حتی عزاداری‌های ایام عاشورا تعطیل شد. یعنی هیچ پیش‌نمایی حق نداشت نماز بخواند و اگر صاحبخانه‌ای مجلس روضه‌خوانی برقرار می‌کرد، او را می‌گرفتند داغ و درفش کرده و سپس رهاش می‌کردند، ولی کسانی که این عشق حسینی(ع) را در دل داشتند، نمی‌توانستند از این کار دست بردارند. حتی یادم است در صندوقخانه‌ها طوری که صدا بیرون نرود و پاسبان گشت نفهمد، مراسم عزاداری بر گزار می‌کردند.

■ **پیامدهای اختناق قزاق، در دوره پس از اشغال ایران**

راوی فقید بر این باور است که سیاست‌ها و رویکردهای اختناق آمیز و ضد دینی رضاخان به‌طریقی دیگر در دوران پس از اخراج وی از ایران نیز اجرا شد. به عبارت دیگر بقایای دربار و عناصر و جریاناتی که در دوران ۲۰ساله، در مسیر اهداف وی حرکت می‌کردند، علاوه بر اشکالگرایی که عملاًحافظ میراث قزاق بودند،از عوامل حفظ اجرای این رویه بودند. با این همه کرباسچیان بر این باور است که باورهای دینی مردم، همراه با خوی مقابله با اشغال‌ایشان، مانع از آن شد که فرآیند هویت‌سوزی رضاخانی به شکل گذشته ادامه یابد و ناچار تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ تا حدودی تعدیل شد:

«البته بعدها و پس از شهریور ۲۰، دو مشکل مهم در این کار بود که مردم هر دو مشکل را نادیده می‌گرفتند، یعنی هر پیشامدی را به حاشی می‌خربند: یکی اشغال ایران توسط روس، انگلیس و آمریکا و دیگری حکومت نظامی. یکی از سواد حکومت نظامی این است که اجتماع پیش از پنج نفر ممنوع است و در صورت اجتماع بیش از پنج نفر، مأموران حق دارند اینها را با قوه قهریه متفرق کنند. البته روزنامه‌ها و نشریات را هم مرتباً توقیف می‌کردند که در آن دوره نیز مدت که ارگان فدائیان اسلام بود، شاهد این موضوع است. نبرد ملت یک مدت توقیف شد. سپس روزنامه اصناف و بازاربان، یعنی اله‌اکبر منتشر شد. حکومت نظامی ماده‌ای داشت که می‌تواند روزنامه‌ها و نشریات را از مکتب امنیت بدارند، توقیف کند و آنها به استناد این ماده نشریات و به استناد ساده پنج هم اشخاص را توقیف می‌کردند. جالب اینجاست

که با وجود اشغال ایران و حکومت نظامی، مردم بدون توجه به اینها کار خودشان را می‌کردند و احساسات خودشان را کما هو الحق ابراز می‌کردند. چون ما در محور کار بودیم، شاید عظمت کار آن روز آنها را نتوانسته باشیم در دست حس کنیم، ولی الان کاملاً حس می‌کنم آن روز مردم چه کردند و اجتماعات را خودجوش بر گزار می‌کردند که پیام خواسته‌های خود را به نحوی به دولت برسانند. قطعنامه صادر می‌کردند و یا وعاطفی مثل آقای فلسفی، در منابرشان اتمام حجت می‌کردند. کسانی که کسروی را از میان برداشتند، قائل نیستند و قوانین عادی قتل و مجازات‌قاتل، مطلقاً نباید در باره اینها اجرا بشود، زیرا! اینها حکمی را اجرا کردند که یکی از احکام اسلام است. اگر شاه مملکت مسلمان است، اگر دولت مسلمان است، باید با عمل خودشان اثبات کنند که مسلمان هستند. اینها یک حکم اسلامی را اجرا کردند



رضاخان در سفر به خوزستان، در دوران پیش از زعماری

و آن حکم ارتداد است و ارتداد توأم با طغیان، سرکشی، اهانت و هتک حرمت. اجتماعات مردم از جنوب تا شمال کشور برقرار بود. البته جاهایی نمی‌توانستند، چون در تصرف روس‌ها بود. اینها مطلقاً اجازه تظاهرات، اجتماعات مذهبی و غیره را نمی‌دادند، اما مردم نیز در این شهرها به صورتی که می‌توانستند، ابراز می‌کردند. مثلاً کنسرتی اعتراض می‌کردند، چون کسی نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد. طومارهایی امضا و تکمیل می‌کردند و به‌وسیله اشخاص به تهران برای دولت و دربار می‌فرستادند. البته دربار طبق قانون اساسی، فقط جنبه تشریفاتی داشت. یعنی قانون اساسی را در دست تنظیم کرده بودند. نمی‌خواهم بگویم قانون اساسی کاملاً اسلامی و منطبق با اصول امروز بود. چنین ادعایی ندارم. البته اگر آن اصل دوم متمم قانون اساسی و نظرات فقهای تراز اول اجرا می‌شد تا حدی مشکلات کمتری پیش می‌آمد. شهید مظلوم آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری وقتی به مجلس رفت، دیدد آن پنج نفر تراز اول که در متمم قانون اساسی مشروطه تعیین شده بودند، حضور ندارند. از همانجا مخالفت ایشان شروع شد که فقیه تراز اول اگر نباشد که بتواند صلاحیت تطبیق با قوانین اسلام را داشته باشد، این مجلس مشروع نیست و فرمود: مشروطه مشروعه می‌خواهیم، اما کسروی با عنوان بسیار زشتی که نمی‌توانم بیاورم، در کتاب تاریخ مشروطیت نام ایشان را می‌برد. این حرف‌ها را نمی‌گوید، بلکه می‌گوید آن شیخ فلان مستبد و سلطنت‌طلب. آقا شیخ فضل‌الله نوری، اصلاً سلطنت مستبد و مطلقه را قبول نداشتند. برای آزادی پنج نفر که در کشتن کسروی دست داشتند و به‌عنوان قاتلان او دستگیر شده بودند، مقدماتی لازم بود. این مقدمات یا باید مشروع باشد یا نامشروع نامشروع آن را که نداشتیم، چون نامشروع آن قدرت‌های خارجی و سفرای خارجی بودند که می‌توانستند نخست‌وزیر را انتخاب کنند. به همین علت وقت می‌گرفتند و پیش‌شاه می‌رفتند و تحمیل می‌کردند. آنها نقطه مقابل ما بودند و ما افتخار هم می‌کردیم و می‌کنیم. پس فقط نیروی طبیعی می‌ماند. تظاهرات مردمی از بنادر جنوب تا بنادر شمال، اعم از مخفی و علنی با شور و هیجان برگزار می‌شد. آن روز جمعیت ایران ۱۵ میلیون نفر بود. به این موضوع کاملاً توجه کنید، ولی نمی‌گذاشتند تجمع مردم از پنج نفر بیشتر شود و رسماً کامیون سرباز نگه می‌داشتند و پایین می‌ریختند و تجمعات را متفرق می‌کردند. در زمان حکومت نظامی، فقط یک تظاهرات شد و آن تظاهرات و گذاری امتیاز نفت به نفع شوروی‌ها بود که کامیون‌های سربازان شوروی هم دنبال آن عده توده‌ای بودند که به طرف مجلس می‌رفتند و بعد هم متفرق شدند. البته این شور و هیجان چندین ماه،

بیش از چهار، پنج‌ماه هم طول نکشید…»

■ **وقتی مردم اشغال کشور را جشن گرفتند**

شاید یکی از نشانه‌هایی که به مدد آن می‌شد از شدت اختناق و دیکتاتوری رضاخان سراغ گرفت، شادی مردم در بی‌خلع و اخراج رضاخان در شهریور ۲۰ بود. کمتر در تاریخ پیش‌آمده است که ملتی اشغال کشور خود به دست اجانب را جشن بگیرد صرفاً به این دلیل که سایه یک دیکتاتور خشن از سر او کم شده است. مردم در آن سال، چراغانی نیمه شعبان را باشکوهرتر از این رفتارها گرایش مردم به چیزهایی را نشان می‌داد که قزاق سال‌ها آنها را ممنوع کرده بود.

راوی فقید در این باره آورده است:

«اگر جنگ جهانی دوم اتفاق نیفتاده بود، جو خفقان همچنان در ایران ادامه داشت و جنگ جهانی دوم واقعاً برای انسان تأثیربرانگیز است. ملتی از اینکه کشورش اشغال شده است، جشن بگیرد. ۲۰ شهریور سال ۱۳۲۰ بود که رضاشاه فرار کرد. آن روز مردم شیرینی، نقل و شربت بخش می‌کردند و کسی هم بمحمدالله نمی‌توانست جلوگیری کند. یادم است سر زبان‌ها افتاده بود که وقتی رضاشاه از ایران رفت، پاسبانی به خانه‌ای که برای فرار رضاشاه جشن گرفته بودند، رفت و با اعتراض گفت: آقایان! اینجا چه خبر است؟ خفه شوید و این مراسم را جمع کنید. افراد خانه هم بیرون آمدند و گفتند: آقا! حوضی که آب ندارد، قورباغه نمی‌خواهد، بر روی بوی کارت! پاسبان با آنها درگیر شد. آنها هم ریختند سرش و او را خلع لباس کردند و او با پیراهن و زیرشلواری فرار کرد. آن چنان فشار، خفقان و فجایع در این مدت به وجود آوردند که شاهد چنین واکنش‌هایی بودیم. وقتی رضاخان با المانی‌ها پیمان دوستی بست و می‌خواست زلوا لوی هیتلر حکومت کند، به جرم آلمانوفیلی وی را از حکومت برداشتند. مردم خوشحال بودند، چون ایرانی وطنش به جانش بسته است، اما چرا در اشغال مملکتشان جشن گرفتند؟ برای اینکه از شر بی‌دینی رضاشاه آزاد شده بودند، رضاشاه عیب بزرگ داشت: بی‌دینی و فساد مالی و ناموسی که آن را به حد اعلارسانده بود، و لای‌مامدار بود، زیرا جاده هم کشید، اشرار و راهزن‌ها را هم سرکوب کرد. البته بعضی از بی‌گناه‌هم در بین آنها بودند. همه اینها بود، اما در مقابل متأسفانه آن حرص شیطانی مال‌پرستی که دوستان مازندران و گیلان را سر تا سر به نام خودش کرد و فجایعی که در دوران او بود، فراموش‌نشدنی است…»